

عمارت وجود؛ درون یا بیرون؟

نقدی بر کتاب نفس و قوای آن
از دیدگاه ارسطو، ابن سینا و صدرالدین شیرازی

بهناز دهکردی

آنچه که علم وجود خوانده می‌شود، ریزبینی انسان درباره هستی در دسترس‌اش است؛ عمارتی است که هرچند نظری درباره اولین خشت و اولین معمارش واحد نیست اما مسلماً سقفش اصالت وجود است و آخرین معمارش ملاصدراست. به طوری که هر که به علم وجود می‌پردازد زیر همین سقف می‌رود و گرنه از عمارت وجود خارج شده است. در واقع صرف نظر از اینکه ملاصدرا اصالت وجود را تا چه حد کامل پرداخته باشد و باز صرف نظر از اینکه تا چه حد می‌توان در عمق مطلب و در ریزه کاری پیش رفت، راه گسترش این عمارت ذاتاً بسته است و پایان راه اصالت وجود است. مگر اینکه عمارتی جدید به جای عمارت وجود بنا کنیم. منظور اینکه اگر فرضاً کسی در علم وجود مطلبی جدید عرضه کند که تا کنون گفته نشده است دو حالت متصور است: یا اینکه مطلب او واقعاً به وجود می‌پردازد که در این صورت زیر سقف اصالت وجود غرفه‌ای از عمارت وجود را به او می‌دهیم تا به تفکر بپردازد یا اینکه از صحبت درباره خود وجود عدول می‌کند و به مفهوم و چستی می‌پردازد (و این اتفاقی بسیار شایع و در عین حال مخفی است و کسانی که گمان می‌کنند درباره وجود حرف می‌زنند بسیارشان با وجود به عنوان یک ماهیت مواجه می‌شوند) که در آن صورت دیگر در این عمارت نیست. گفتنی است لزوماً سیر متفکرانی که معماران این ساختمان هستند مطابق سیر تاریخ فلسفه رایج مثلاً از هومر تا هایدگر نیست و لزوماً همه در این قطار نیستند و لزوماً ترتیبشان در کامل کردن این عمارت مطابق ترتیب تولد و وفاتشان نیست و لزوماً همه معماران آن فیلسوف نیستند. در این میان فیلسوف یا فیلسوفان بر جسته‌ای هستند که خود



نفس و قوای آن از دیدگاه ارسطو،
ابن سینا و صدرالمتألهین شیرازی
دکتر اسحاق طاهری
چاپ اول، ۱۳۸۸، بوستان کتاب

عمارت جداگانه و کاملی بی ارتباط به عمارت وجود بیا کرده‌اند و یا در سیر مطالعاتشان نکاتی در تأیید اصالت وجود یافته‌اند یا خشتی از خشت‌های عمارت وجود را نهاده‌اند. به هر حال آنچه اکنون در دسترس ماست کلیتی سازگار است که بر خلاف نظر عده‌ای همه مسائل را توضیح می‌دهد؛ زیرا همین ادعا که «مسئله‌ای هست در عمارت وجود که با اصالت وجود قابل توضیح نیست» خود نقض اصالت وجود است.

اصالت وجود، آن قدر لطیف و نایافتنی است که دیر خودش را می‌نمایاند و به قدری لغزنده است که زود در نگاه کثرت بین ما گم می‌شود. اصولاً اصالت وجود قابل بیان نیست؛ زیرا تعریف و توصیف و چستی و طبقه بندی و بیان خصوصیات مفاهیمی ماهوی‌اند و با نگاهی تماماً وجودی حاصل نمی‌شوند. از این روست که برای عده‌ای از متفکران اصالت وجود تنها بویی است که وقتی ساختار ماهوی چیده و ضعفش دیده می‌شود به مشامشان می‌خورد تا مثلاً بگویند "آنچه گفته شد را می‌توان از دیدگاه اصالت وجود چنین بازگویی کرد که ... یا "از دیدگاه اصالت وجود این مطلب درست است یا نیست" ولی

بیش از این چیزی از آن نمی‌توانند بگویند.

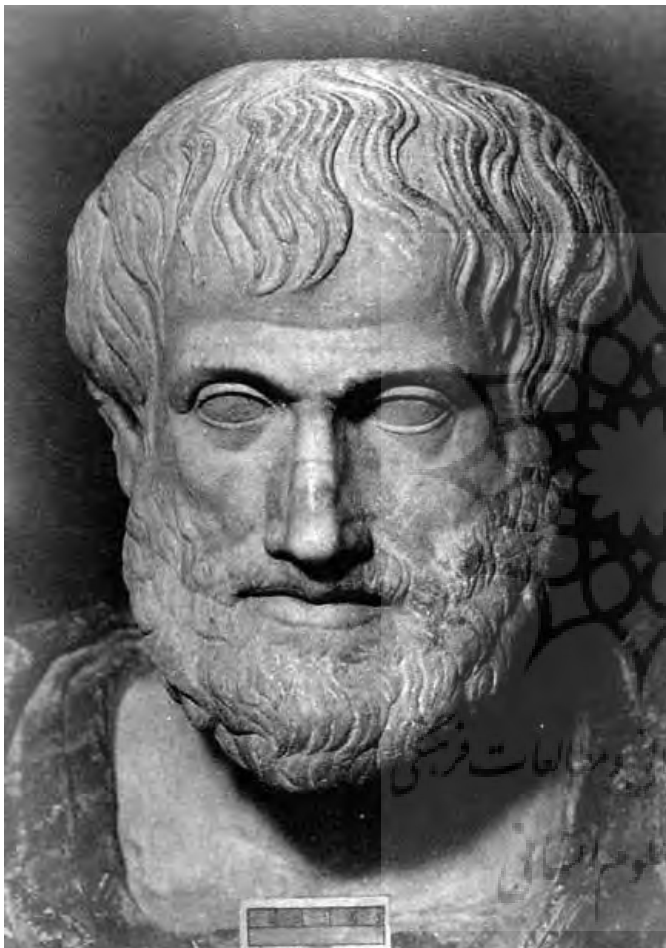
به راستی ساده نیست که بتوان ساختاری در انداخت که خود وجود را بنمایاند صرف نظر از اینکه اول چستی همراه وجود نمایانده شود و آنگاه چستی را جدا کرده و آنچه را می‌ماند وجود بنامیم. و جالب آن است که مواجهه ما با عالم واقع عکس این است یعنی نخست هستی را می‌یابیم صرف نظر از چستی و تعریف.

در کتاب پیش روی ما سعی شده است تا نظریات سه فیلسوف ارسطو، ابن‌سینا و ملاصدرا در موضوع نفس و چستی و هستی آن بیان شود. البته در ابتدا تاریخچه‌ای از مسئله نفس نزد متفکران یونانی می‌بینیم از هومر تا ارسطو. سپس نویسنده به تفصیل و دقت وارد نقل نظریات سه فیلسوف نامبرده در مباحث نفس ذیل این فصول می‌شود: وجود و حقیقت نفس، تجرد نفس، چگونگی پیدایش و موجودیت نفس، کلیاتی در باره قوای نفس، قوه حس، حواس ظاهر، حواس باطن، قوه عاقله و قوه محرکه.

ساختار تمام کتاب کما بیش به این صورت است که ابتدا گزارشی کلی از عنوان فصل داده می‌شود و سپس تحت عنوان طرح مسئله به نقطه اختلاف سه فیلسوف مورد نظر راهنمایی می‌شویم و سپس در سه بخش که هر یک به یکی از فیلسوفان اختصاص دارد با نظریات آنها آشنا می‌شویم. (در بخش ابتدایی یعنی تاریخچه هم کم و بیش و نه دقیقاً این روند دیده می‌شود) طبیعتاً در حین این نقل نظریات، جای نویسنده نظر یکی دو فیلسوف و محقق فرعی از جمله غزالی، خواجه نصیر الدین طوسی، حکیم سبزواری و دیوید راس را نقل و جهات اختلاف و شباهات را بیان می‌کند و در جاهایی هم به داوری در صحت و سقم نظریات مختلف و به کافی یا کافی نبودن دلایل و شواهد از سویی و اشکالات از سوی دیگر می‌پردازد.

با یک نگاه اجمالی به کتاب معلوم می‌شود که در هر یک از فصول بر شمرده شده ابتدا نظریات ارسطو همچون طرح بحثی دیده می‌شود که فقط عرصه‌ای را گشوده است، و در بیشتر جاها به نظر نویسنده مبهم، اجمالی و دوگانه است، سپس ابن‌سینا در ادامه سعی کرده اشکالات را برطرف و آن را تکمیل نماید و مسئله‌های بیشتری را با آن حل کند ولی همچنان به بن بست‌هایی بر می‌خورد و سپس ملاصدرا همچون قهرمانی سر می‌رسد و مسائل باقی مانده را حل می‌کند و اشکالات پاسخ داده نشده را پاسخ می‌دهد و گرفتاری این دو فیلسوف و شارحان و معترضان آنها را یک جا برطرف می‌نماید. ولی از آنجا که هنوز مسائلی حل نشده هست مستشکلان چشم در راه فیلسوف بعدی می‌مانند و همین طور ...

نکته‌ای که به نظر خواننده این کتاب که نا آشنا به دعوای فیلسوفان بر سر مسائل ریز و درشت فلسفه است می‌رسد این است که این سه فیلسوف همه در یک کار بوده‌اند و یک چیز را دنبال کرده‌اند اما در نهایت



ارسطو

ملاصدرا بوده که به آنچه دیگران نرسیده بودند رسیده و در آینده هم کسی می‌آید که به آنچه ملاصدرا نرسیده است می‌رسد و این راه همچنان ادامه دارد. (اما واقعیت این است که هیچ یک از این دو گزاره صحیح نیست.) در واقع به نظر نویسنده کتاب چنین رسیده که علم این فیلسوفان یکی پس از دیگری بر روی هم جمع شده تا این انبوه بزرگ شونده همه نادانی‌ها را بیوشاند.

ملاصدرا درست است که از اصطلاحات و سرفصل‌ها و حتی روش‌های فیلسوفان قبلی بهره برده است اما اگر قرار است به آن نحوی از حکمت متعالیه بحث کنیم که مثلاً مشکلات اظهارات ارسطو و ابن‌سینا را نداشته باشد، باید اولاً ساختار متفاوت نگاه وجودی به آن موضوعات - مثلاً نفس - را بیان و مستقر کنیم و ثانیاً نظریات ملاصدرا را در آن ساختار از سایر نظریات و نقدهایش جدا کنیم تا واقعاً به حل مشکلاتی برسیم که در فلسفه مشاء طبیعتاً و به علت عدم استقرار سیستم وجودی و هنوز درک نشدن آن، قابل حل نبوده‌اند.

برای روشن شدن مطلب به متن کتاب می‌پردازم با این توضیح که به اندازه‌ای وارد عمارت وجود می‌شوم که در کتاب مطرح شده و البته در بضاعت و در حوصله این اوراق است و باز با این توضیح که اصطلاحات و اشخاص و مکاتب مطابق کتاب مورد بحثمان آورده می‌شود. در بخش تاریخچه مسئله، تصور فیلسوفان پیش از ارسطو درباره نفس و روند شکل‌گیری و پیشرفت مسائل نفس در یونان باستان توضیح داده می‌شود. از جهان‌شناسی آمیخته با اسطوره و تخیل طبیعت‌شناسان یونانی، تا توجهات فیلسوفان ایونی به اصل نخستین عالم طبیعت، تا جوهریت و خلود و تناسخ نفس و اولین تلقی‌های غیر مادی از نفس نزد فیثاغوریان، تا اولین رویکردهای معرفت‌شناسانه به نفس و توجه به حواس مختلف نزد آلکامین، تا راه یافتن عناصر چهارگانه به تصورات فیلسوفان از نفس با هراکلیتوس و امپدوکلس و پررنگ شدن کیفیت حصول علم نزد انسان، تا اتمیست‌ها و برگرفتن کیفیت از کمیت نزد آنها، تا تأثیر روش سوفسطائیان در شناختشان از نفس، تا سقراط و تأکید بر بعد اخلاقی، تا افلاطون و قدم نفس و تعلقش به عالم مُثُل و خود آگاهی در آن عالم و تذکر دانستن معرفت، و بالاخره ارسطو و بودن نفس اصل یعنی صورت، فاعل و غایت حیوانات و در عین حال مخالفتش با نظریه مُثُل، سیری سودمند و مختصر است که نویسنده از تاریخچه مسئله نفس به عنوان یک دغدغه فکری نزد متفکران یونانی در ابتدای بحث اصلی آورده است و البته این تمام چیزی است که عموماً در مراجعه به هر منبعی از نظریات آن فیلسوفان یافت می‌شود، صرف نظر از اینکه به عمارت وجود که پیشتر یاد شد مربوط باشد یا نه.

فصل دوم درباره وجود و حقیقت نفس است و به گفته نویسنده این موارد را بررسی می‌کند: معانی و موارد استعمال و تعریف نفس نزد سه فیلسوف مذکور و رهیافت هر یک به وجود و حقیقت و جوهریت نفس. ارسطو نفس را مشترک لفظی بین نبات و حیوان و انسان می‌داند. ابن‌سینا دو معنا برای نفس قائل است یکی کمال اول جسم طبیعی آلی بالقوه دارای حیات که تعریف مشترک برای نبات و حیوان و انسان است و دومی جوهر مجردی که مختص انسان و ملک است و این واژه بین نفوس ارضی و سماوی مشترک لفظی است. ملاصدرا هر قوه فاعلی را که منشأ آثار متنوع باشد نفس می‌داند. ابن‌سینا در جاهایی حرکت را نشانه وجود نفس می‌داند و در جاهایی وجود نفس را بدیهی می‌داند. ارسطو قوه غذایی را اساس حیات و مطلب مای نفس را صورت می‌داند و ابن‌سینا آن را از حیث تعلق کمال بدن و از حیث استقلال موجودی مجرد و پایان سلسله مترتب عقول می‌داند. نویسنده در این بخش به این موضوع که ابن‌سینا نفس را روحانیة الحدوث می‌داند خرده می‌گیرد و می‌گوید اگر چنین باشد لازمه‌اش آن است که نفس قبل از بدن موجود باشد. نکته این جاست که از نظر ابن‌سینا عقل فعال نفس را به مزاج آماده افاضه می‌کند بی اینکه نفس قبل از بدن وجود داشته باشد و اشکال وارد شده بر ابن‌سینا وارد نیست.



ابن‌سینا

نویسنده در این بخش به این موضوع که ابن‌سینا نفس را روحانیة الحدوث می‌داند خرده می‌گیرد و می‌گوید اگر چنین باشد لازمه‌اش آن است که نفس قبل از بدن موجود باشد. نکته این جاست که از نظر ابن‌سینا عقل فعال نفس را به مزاج آماده افاضه می‌کند بی اینکه نفس قبل از بدن وجود داشته باشد و اشکال وارد شده بر ابن‌سینا وارد نیست.

در ادامه بیان شده است که ملاصدرا کسی است که رابطه نفس با بدن را ذاتی و نحوه وجود خاص آن می‌داند که البته مبتنی بر اصالت وجود می‌تواند چنین بگوید و چون قوا را با آلت یکی می‌داند پس تعریف نفس نزد ملاصدرا بر نفس فلکی هم صدق می‌کند و پای تشکیک به بحث باز می‌شود و در نهایت ملاصدرا با نظریه حرکت جوهری اشکال تعلق امر مجرد به بدن مادی در بیان ابن‌سینا را حل می‌کند. این اولین جایی است که ما در این کتاب با آن روند سه نفره‌ای که قبلتر بیان شد مواجه می‌شویم. همه این گزاره‌ها تک تک درست است و نویسنده با دقت و سختی رد پای مسائل مشابه را در آثار فیلسوفان دنبال کرده است اما یک نکته ظریف اینجا هست که دقیق است: درست است که ملاصدرا بعد از نقل نظریات گذشتگان و در آخر کار به درکی از نفس می‌رسد که مشکلات سابق را ندارد اما این درک از کجا آمده است؟ اگر نبود پروازی لطیف از فهم ماهیت به مواجهه مستقیم با وجود نفس، نمی‌شد نفس را آن گونه که ملاصدرا فهمیده است فهم کرد و نکته اینجا است که پس از این مواجهه دیگر هیچ یک از تعاریف قبلی در مورد نفس درست نیست. کلاً تعریف مفهومی از امری سیال ممکن نیست. در واقع تمام منظور این چند ورق آن است که نمی‌توان نظریات در زیر سقف اصالت وجود را با نظریاتی در غیر آن مقایسه کرد. فارق اساسی اینجا هست که با اسامی تشکیک و

حرکت جوهری از آن یاد می‌شود و این فارق مقایسه ابن‌سینا را که در مسیر ارسطو قدم بر می‌دارد با ملاصدرا غیر ممکن می‌گرداند مگر اینکه ندانیم از دو عمارت مختلف سخن می‌گوییم. سخن آن نیست که نویسنده ملتفت این فارق نبوده

است - که به نظر می‌رسد قرار دادن ملاصدرا در این گروه سه نفره به خاطر جذابیت حل کردن مسائل لاینحلی است که اصالت ماهیت

به ناچار با آن مواجه بوده- بلکه بحث

بر سر تفاوت روش و اصطلاح

شناسی بحث‌های ماهوی و وجودی

است. تا آنجا که بی راه نیست اگر

بگوییم اصطلاحات این دو نگرش مانند

جوهر یا بهتر بگوییم جوهر بودن، چیستی،

حرکت، تجرد، نفس، حضور، وحدت، تشکیک و

غیره تنها مشترک لفظی‌اند و بس. رواست نفس

شناسی وجودی ملاصدرا همچون علمی جدید

از نو تعریف شود و اصطلاحات و اصول و

قواعدش از نو بیان شوند، نه اینکه آن را

مثلاً ادامه و تکمله فلسفه مشاء بدانیم.

توضیح این مطلب که اکنون ادعایی بیش

نمی‌نماید مجال گسترده‌تر از این اوراق

می‌طلبد هرچند در ادامه با اندکی دقت از

سخنان خود نویسنده مؤیداتی بر این نظر

می‌توان دید.

در فصل سوم نویسنده به تجرد نفس

می‌پردازد. نویسنده در مورد ارسطو به اصل

ماده و صورت می‌پردازد و برداشت‌های

متعارضی را که از سخنان او در تجرد و مادیت

تمام یا بخشی از نفس در طول تاریخ شده است

بررسی می‌کند و بر آن است که مطابق نظر ابن‌سینا

مؤیداتی بر قول به تجرد نفس نزد وی بیان کند هرچند آن

را با التزام به اصل ماده و صورت و با نفی نظریه مُثُل افلاطونی

موافق نمی‌داند. در نزد ابن‌سینا تجرد نفس ناطقه و بقای آن

پس از مرگ از مسلمات و شالوده بحث نبوت و معاد و



حتی توحید و خدا شناسی دانسته شده است. براهین شیخ در اثبات تجرد نفس سه دسته عنوان شده است: براهین مبتنی بر امتناع انطباق صور عقلی در جسم، براهین مبتنی بر مغایرت سنخ عملکرد عوامل جسمانی با جوهر نفس و براهین متکی بر علم حضوری نفس به ذات خود. در ادامه نویسنده وقتی نوبت را به ملاصدرا می‌رساند فصلی را می‌گشاید تحت عنوان تعالی مفهوم تجرد نفس. می‌خوانیم: از منظر اصالت وجود و توابع آن از جمله تشکیک و حرکت جوهری و اتحاد عاقل و معقول، نفس هیچ سکونی ندارد و در مقام خاصی درنگ نمی‌کند تا موهم ماهیت جوهری یا عرضی گردد. از قول ملاصدرا می‌خوانیم که منزلت نفس انسانی اقتضا می‌کند به درجه‌ای برسد که همه موجودات اجزای ذات آن باشند و قوای آن در سراسر وجود آنها ساری باشد و این نحوه وجود نفس غایت هستی و آفرینش است. می‌بینیم که نویسنده خود ملتفت است که دستگاه وجودی و اصالت وجود اساساً از در دیگری وارد می‌شود و گنجاندن آن در کنار آن دو نظرگاه لزوماً ارتباط و سیری منطقی بین آنها به وجود نمی‌آورد. ممکن است گفته شود که نویسنده نیز چنین ادعایی - حداقل به صراحت - نکرده است که ملاصدرا از سویی و ارسطو و ابن‌سینا از سوی دیگر قابل مقایسه‌اند، اما نکته اینجاست که اگر نظریات ملاصدرا مثلاً مشکل تجرد را حل می‌کند و آن را معقول می‌نمایاند این مشکل نزد ابن‌سینا و بیشتر از آن ارسطو اصلاً مطرح نیست. ملاصدرا در دستگاه خاص اصالت وجودی از چیز دیگری سخن می‌گوید که قبل از آن اصلاً مطرح نبوده است. اگر ملاصدرا به بررسی براهین تجرد نفس می‌پردازد لزوماً به این معنا نیست که این بحث‌ها و مسائل در اصالت وجود مطرح باشد. ملاصدرا خیلی جاها در رد اشکالات و حل مسائل از مبانی مشاء و اشراق استفاده می‌کند و این نوع فردی وی، صرف نظر از دستگاهی است که او مهمترین معمارش است و با شهود وجود و نه استدلال مفهومی به منحل شدن و نه حل مسئله می‌رسد. همین است که مؤلف محترم در این قسمت لازم دیده بخشی را در اهمیت کشف نزد ملاصدرا بیاورند.



ملاصدرا

فصل چهارم در چگونگی پیدایش و موجودیت نفس، حدوث نفس، وحدت نفس و رابطه نفس و بدن است. اگر به عناوین و موضوعات این فصل و فصل‌های قبل و بعد توجه کنیم به راحتی می‌بینیم که خیلی از این عناوین در نگاه اصالت وجودی اصلاً نیست و کلاً ساختار بحث در آن عمارت گونه‌ای دیگر است. در واقع برای نشان دادن اینکه ملاصدرا در میبحث نفس چه کرده است، نویسنده محترم باید کتابی جداگانه با ساختاری متفاوت و عناوینی جدید بنویسد زیرا فرم بیان مطلب، ظرفی نیست که ما از قبل انتخاب و طراحی کنیم و بعد به سلیقه خود محتوا را در آن جای دهیم بلکه محتوا است که ظرفش را می‌شناساند یا شاید بهتر است بگوییم ایجاد می‌کند تا در این ظرف به طور کامل ظهور کند و گرنه مسلم است که مطلب ابتر می‌ماند.

از فصل پنجم وارد بحث قوای نفس می‌شویم. بحث از قوا به خصوص حواس در کتاب پیش روی ما بسیار پر رنگ است به گونه‌ای که بیش از نیمی از کتاب را به خود اختصاص داده است. به گفته نویسنده محترم کلیات مبحث قوای نفس شامل معانی لغوی و اصطلاحی قوه، اقسام و تعدد آن و نیز ملاک تمایز قوا از یکدیگر می‌شود. اقسام قوه با توجه به مبدئیت آن برای فعل واحد یا افعال مختلف و نیز با توجه به مبدئیت ارادی یا قسری آن برای فعل به چهار قسم تقسیم می‌شود. قسم اول مانند طبیعت و صورت یا حرارت، قسم دوم نفس نباتی، سوم فلکی، چهارم حیوانی و انسانی. در بخش بررسی دیدگاه ملاصدرا در ملاک تعدد قوا در برابر ملاک‌هایی که قبلاً بیان شده است مانند اختلاف مفهومات یا وجود و عدم یا شدت و ضعف، دیدگاه متفاوت وجودی را می‌بینیم. در این بخش نمونه بارزی از تفاوت ساختار وجودی و ساختار غیر آن را می‌بینیم که فی الواقع عنوان تعدد قوا برای آن بی‌فایده و غیر مصیب به مقصود است؛ زیرا همان طور که نویسنده آورده است قول به وجود قوای متعدد برای نفس، به گونه‌ای که دیگران قائلند در واقع پذیرفتن کثرتی خواهد بود که به وحدت نفس آسیب رسانده و چگونگی اشراف آن بر بدن را مبهم می‌نماید. با توجه به اینکه نسبت به کل کتاب این بخش حجیم تر است - هرچند که شامل نکات اساسی و رایج قوای مورد بحث است و نه همه قوا

درست است که
ملاصدرا بعد از نقل
نظریات گذشتگان و
در آخر کار به درکی از
نفس می‌رسد که مشکلات
سابق را ندارد اما این درک
از کجا آمده است؟
اگر نبود پروازی لطیف
از فهم ماهیت به مواجهه
مستقیم با وجود نفس،
نمی‌شد نفس را آنگونه که
ملاصدرا فهمیده است
فهم کرد.

و نه بحث‌های ریز و مورد اختلاف - و نیز با توجه به نظر ملاصدرا در قوا به نظر می‌رسد یا باید اصلاً در این بخش وارد نظریات ملاصدرا نشویم یا باید عمارت وجودی را همان طور که واقعاً هست در مورد قوای مختلف به تفصیل و حوصله پیش‌انظار بکشاییم تا مفید فایده برای کسانی باشد که در اختلافات فیلسوفان بر سر این موضوع به دنبال راه خلاص‌اند.

در فصل ششم کتاب به قوه حس پرداخته شده است. نویسنده، مسائل اساسی در این بخش را چنین بیان می‌نماید: حقیقت احساس چیست، چگونه تحقق می‌یابد و بر چه عواملی استوار است، در این فصل می‌بینیم که ارسطو احساس را ناشی از استحاله و مقارن آن می‌داند و ابن سینا احساس را ناشی از حصول صورت حسی شیء محسوس در قوه احساس و همانندی آن قوه با محسوس و انطباق صورت حسی بر آن، و بالاخره ملاصدرا حقیقت ادراک حسی را فعل و ابداع نفس می‌داند و در ادامه می‌بینیم که نزد ملاصدرا وجود فی نفسه محسوس و وجود غیره و محسوسیت آن، هر سه شیء واحدی هستند.

فصل هفتم در مورد حواس ظاهر است که در آن یکی یکی وجود، نوع و خصوصیات قوای پنج‌گانه در نظر هر فیلسوف بررسی می‌شود و اختلاف نظرات روشن می‌شود.

در فصل هشتم که در باره حواس باطن است می‌بینیم که ارسطو به سه حس از پنج حس قائل است یعنی حس مشترک و فانتاسیا و حافظه که با توجه به شرح‌های موجود از فانتاسیا در نظر نویسنده می‌توان آن را به دو حس خیال و متخیله تفکیک کرد و در نهایت به چهار تا از پنج حس باطن مرسوم می‌رسیم. در ادامه بر اهمیت قوه واهمه نزد ابن‌سینا - که برای حیوانات مانند عقل برای انسان دانسته شده است - و اهمیت قوه خیال نزد ملاصدرا - که آن را مجرد و راهگشای بسیاری از مسائل بعد از مرگ می‌داند - تأکید شده است.

در این دو فصل گزارشی مرسوم از حواس ده‌گانه هست و البته همان طور که پیش‌تر گفته شد بیشتر بر طبق مذاق

اصالت ماهوی و طبقه‌بندی‌های مفهومی بنا شده است و به صرف اینکه نظریات ملاصدرا در آن آورده شده است (که البته همه جا این نظریات بر اساس ساختار وجودی نیستند) ساختار وجودی در نگاه به قوا را باز نمی‌تاباند. به سرعت از روی آن می‌گذریم تا به فصل نهم برسیم که در باره قوه عاقله است. مسائل این فصل عبارتند از حقیقت قوه عاقله، نحوه وجود و وظیفه و نحوه عمل آن، مکانیسم تعامل آن با حاسه و خیال و فرایند پیدایش تعقل و مفاهیم کلی برای انسان. نظریه مهم و فراگیر و مناقشه‌برانگیز دوگانه عقل فعال - عقل منفعل ارسطو در این بخش شکافته می‌شود و پس از بیان تفصیل و اقسام پیچیده تر عقل نزد ابن‌سینا به دیدگاه ملاصدرا در امر سیالی می‌رسیم که تمام آن عقول و نفوس را یکجا در بر می‌گیرد. ملاک علم و جهل، شدت و ضعف وجودی است و ادراکات همان طور که پیش‌تر دیدیم از طریق خلاقیت نفس حاصل می‌شوند.

بالاخره فصل دهم و آخرین درباره قوه محرکه و مراتب آن و فرایند حرکت ارادی در حیوان است. بحث‌های رایج درباره میل، شوق، اراده، مبادی حرکت ارادی را در این بخش مرور می‌کنیم. نویسنده در پایان این فصل به اهمیت حرکت باطنی نزد ملاصدرا و تطابق عمر حقیقی هر کس با حرکت جوهری نفسش تأکید می‌کند. یکی دیگر از ناهماهنگی‌های تقسیم‌بندی قوا نزد مشائیان و ملاصدرا در این قسمت دیده می‌شود. همان طور که در کتاب آورده شده است بحث حرکت نزد ملاصدرا قبل از ادراک است به این دلیل که در بستر ماده است و وجود آن از وجود مدرکات بسیار ضعیف تر است ولی نزد مشائیان این شدت و ضعف مطرح نیست و حرکت چون فرع علم و ادراک است، پس از آن بحث می‌شود. در پایان نویسنده مطالب کتابش را در چند صفحه به همان ترتیب دوباره خلاصه‌وار مرور می‌کند.

در مجموع کتاب پیش‌رو برای آموزش بحث‌های کلی فلسفه مشاء در میبحث نفس به نوآموزان مفید است و به شرطی که بخش‌های مربوط به ملاصدرا کنار گذاشته شود، یکدستی مطالب و هماهنگی فرم کتاب با محتوا حفظ می‌شود.

یکی دیگر از ناهماهنگی‌های تقسیم‌بندی قوا
نزد مشائیان و ملاصدرا در این قسمت دیده می‌شود.
همان طور که در کتاب آورده شده است بحث حرکت نزد
ملاصدرا قبل از ادراک است به این دلیل که
در بستر ماده است و وجود آن از وجود مدرکات
بسیار ضعیف تر است ولی نزد مشائیان این شدت و
ضعف مطرح نیست و حرکت چون فرع علم و
ادراک است، پس از آن بحث می‌شود.